

تبیین فلسفه احکام در خطبه فدکیه

سید اسحاق حسینی کوهساری*

استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۱؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۵/۳)

چکیده

خطبه فدک حضرت زهرا (س) مانند نهج البلاغه امیر، بیان حضرت علی (ع) در اوج هنر و عظمت و از میراث‌های عظیم الهی برای بشر است. یکی از فرازهای مهم خطبه فدکیه، تشریح فلسفه احکام است که با بیان رسایی در آن مجلس مطرح شده‌اند. احکامی همچون ایمان با فلسفه طهارت از شرک، نماز برای پیراستن از کبر، زکات برای توسعه رزق، روزه برای اخلاص، حج برای تقویت دین، عدالت مایه آرامش قلوب، امامت مانع از تفرقه، جهاد عزت اسلام، صبر برای طلب مغفرت، امر به معروف برای مصلحت عامه، نیکی به والدین برای حفاظت از غضب الهی، صلوة رحم مایه رشد نسل، قصاص و حفظ دماء، وفای به نذر برای مغفرت، کیل و وزن و جلوگیری از کم‌فروشی، قذف و لعنت الهی، رابطه سرقت و عفت نفس، عدالت در قضا، رابطه حرمت شرک و اخلاص الهی. در این مقاله، ضمن تبیین این احکام و فلسفه آنها که برگرفته از این خطبه‌اند، به فراز پایانی خطبه که دعوت به تقوای الهی است اشاره می‌کنیم و در صدد شرح و توضیح آن بر می‌آییم.

واژگان کلیدی

امامت، تشریح، حج، روزه، زکات، صبر، عدل، فدک، فلسفه احکام، نماز.

۱. مقدمه

داستان «فدک»؛ از دردناک‌ترین و غم‌انگیزترین و در عین حال عبرت‌انگیزترین فرازهای تاریخ اسلام است که هرچند چهره‌ظاهری آن «اقتصادی» است؛ در باطن، موضوعی «سیاسی» محسوب می‌شود. در مسند احمد از ابوسعید خدری نقل شده است که پیامبر فرمود: ای فاطمه! فدک از آن تو است: یا فاطمةُ لک فدک (کنز العمال، ج ۲: ۱۵۸؛ سیوطی ۱۴۰۴، ج ۴: ۱۷۷). صحیح مسلم نیز از عایشه نقل می‌کند: بعد از امتناع خلیفه از تحویل دادن «فدک»، فاطمه علیها السلام از او روی گرداند و تا هنگام وفات یک کلمه با او سخن نگفت (صحیح مسلم، ج ۳: ۱۳۸۰، ح ۵۲) ولی بعد از پیامبر به بهانه حدیث مجعول «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ» آن را مصادره کردند و با اینکه فاطمه علیها السلام رسماً متصرف آن بود و کسی از «ذوالید» شاهد و بینه مطالبه نمی‌کند، از او شاهد خواستند، حضرت نیز اقامه شهود کرد، اما با این همه اعتنا نکردند و به این ترتیب، فدک شاهی برای آشکار کردن هویت ظالم و مظلوم شد.

در دوران‌های بعد هر یک از خلفا که می‌خواستند تمایلی به اهل بیت نشان دهند، «فدک» را به آنها باز می‌گرداندند، اما چیزی نمی‌گذشت که دیگری آن را مجدداً مصادره می‌کرد! و این عمل بارها در زمان خلفای «بنی امیه» و «بنی عباس» تکرار شد.

امام موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به مهدی خلیفه عباسی، وسعت فدک را کوه احد، عریش مصر، دُومَة الجَندَل و سیف البحر، تعیین فرمود و هنگامی که مهدی متعجبانه پرسید: آیا تمام این‌هاست؟ امام فرمود: آری، همه این‌هاست (مجلسی ۱۴۰۳، ج ۴۸: ۷-۱۵۶) و خطاب به هارون، حدود آن را سرزمین‌های عدن، سمرقند، آفریقا، سیف البحر، نزدیک ارمنستان می‌شمرد (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶، ج ۴: ۳۴۶).

ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید: از استاد «علی بن فارقی» پرسیدم: آیا فاطمه علیها السلام در ادعای خود راست می‌گفت؟ پاسخ داد: آری. گفتم: پس چرا ابوبکر «فدک» را به او نداد؟ با اینکه وی را صادق و راستگو می‌شمرد؟ استاد تبسم پرمعنایی کرد و سخن لطیف و زیبایی گفت، با اینکه او عادت به مزاح و شوخی نداشت. گفت: اگر آن روز فدک را به ادعای فاطمه به او می‌داد، فردا می‌آمد و خلافت را برای همسرش ادعا می‌کرد! و ابوبکر را از مقامش متزلزل می‌کرد و او نه عذری برای بازگو کردن داشت و نه امکان موافقت (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۶: ۲۸۴).

به هر حال مطالب این خطبه غراً و کم‌نظیر، حول هفت محور دور می‌زند که یکی از فرازهای آن فلسفه احکام بوده است که در این مقاله در صدد شرح آن بر آمده‌ایم.

۲. اقسام فلسفه‌های احکام

فلسفه‌ها و حکمت‌های احکام به چهار قسم تقسیم می‌شوند:

قسم اول

حکمت‌ها و فلسفه‌های احکامی که از همان آغاز بعثت، بر همگان آشکار و جزو ضروریات و بدیهیات بوده است و هرکس به اندازه فکر و اندیشه و معلومات خود چیزی از آن را درک می‌کرد. مانند: فلسفه تحریم دروغ، خیانت، تهمت، قتل نفس، سرقت، ظلم، کم‌فروشی و تقلب در معاملات و همچنین فلسفه امر به عدالت، پاکی، درستی، کمک به مستمندان، دفاع از ستم‌دیدگان، نیکی به والدین، بستگان و همسایگان و امثال این‌ها، بر همین اساس و به دلیل ادراک عقل نسبت به فلسفه بسیاری از احکام است که در آن روایت معروف از عقل به «حجت باطنه» تعبیر شده است: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۶).

قسم دوم

فلسفه‌هایی که بر توده مردم روشن نبوده، ولی در آیات قرآن یا احادیث پیشوایان دین اشاراتی به آنها شده است، از قبیل فلسفه روزه ماه مبارک رمضان در قرآن کریم: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۱۸۳) و تأثیر اجتماعی روزه. در حدیثی امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤال هشام بن حکم، فرمود: خداوند روزه را برای این واجب کرد که میان ثروتمند و فقیر مساوات برقرار شود، چرا که شخص ثروتمند هرگز ناراحتی گرسنگی را درک نمی‌کند تا به فکر مستمندان باشد و به آنها ترحم کند. «إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الصِّيَامَ لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ» (ابن بابویه، ۱۴۱۷، ج ۲: ۷۳) و درباره اثر بهداشتی روزه در حدیث نبوی می‌خوانیم: روزه بگیرد تا سالم باشید: «صُومُوا تَصِحُّوا» (نوری، ۱۴۰، ج ۷: ۵۰۲) که نمونه‌های آن در اثر وزین شیخ صدوق به نام «علل الشرایع» و از میان آثار دانشمندان اهل سنت، در «تعلیل الاحکام» تألیف «محمد مصطفی شلبی» به چشم می‌خورد.

قسم سوم

احکامی که با گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و آگاهی بشری، پرده از روی فلسفه و اسرار آنها برداشته می‌شود و این خود یکی از سندهای زنده بر حقانیت و عظمت احکام اسلامی و پیام‌های آسمانی است، مانند: آثار زیانبار جسمی و روحی و اجتماعی مشروبات الکلی و حتی اثر گذاردن آن روی «ژن‌ها»، آثار زیانبار خوردن گوشت خوک که دارای دو نوع انگل خطرناک به نام «کرم تریشین» و «کرم کدو» است و یا در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست، اگر کسی با همسر خود آمیزش جنسی انجام دهد، در حالی که در آنجا کودکی (هرچند صغیر و کوچک) باشد و عمل و سخن آنها را بشنود، رستگار نخواهد شد: «وَأَلَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا غَشِيَ امْرَأَتَهُ وَ فِي الْبَيْتِ صَبِيٌّ مُسْتَيْقِظٌ يَرَاهُمَا وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمَا وَ نَفْسُهُمَا مَا أَفْلَحَ أَبَدًا إِذَا كَانَ غُلَامًا كَانَ زَانِيًا أَوْ جَارِيَةً كَانَتْ زَانِيَةً» (شیخ حر، ۱۱۰۴، ج ۲۰: ۱۳۳).

قسم چهارم

فلسفه‌هایی که نه از آغاز روشن بوده و نه به مرور زمان روشن شده است، مانند فلسفه تعداد رکعت‌های نمازها، یا حد نصاب اجناس زکات یا بعضی از اعمال و مناسک حج که در این ردیف قرار دارند. این قسم چهارم، مانند سه قسم پیشین برای ما محترم و لازم‌الاتباع است، چرا که احکام همه این اقسام از علم نامحدود پروردگار سرچشمه گرفته‌اند و عبودیت و اطاعت خالص اقتضا دارد که در مقابل این قسم نیز تعبد محض داشته باشیم.

۳. فلسفه احکام در خطبه فدکیه

حال به تبیین تعدادی از احکام می‌پردازیم که فلسفه آنها در خطبه بیان شده، البته مخفی نماند که معیار شرح متن، علل الشرایع است و به اختلاف نسخه احتجاج در پاورقی اشاره خواهد شد و چون در نهج البلاغه از حضرت علی علیه السلام درباره علل احکام شبیه خطبه حضرت زهرا علیها السلام آمده، در پاورقی به آن هم ارجاع شده است.

۱.۳. فلسفه وجوب ایمان

«فَفَرَضَ الْإِيْمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ»: خداوند ایمان را فرض کرد برای پاکسازی از شرک (ابن بایویه، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۴۸).

واژه فَرَضَ مثل ایجاب و واجب کردن و ملزم گردانیدن است، ولی ایجاب به اعتبار وقوع یافتن. ثابت بودن چیزی است، اما فَرَضَ قاطع بودن حکم در آن چیز است (راغب، ۱۳۷۴، ج ۴: ۳۷).

معنای فرض

گرچه فرض به معنای «واجب» است، تفاوت‌هایی هم با آن دارد که عبارتند از:

۱. «فرض» جز از سوی خدای تعالی نیست، ولی ایجاب و وجوب شاید هم از طرف خدا و هم از غیر او باشد. چنانکه سنت مؤکد، هم واجب نامیده شده و هم فرض؛ مثل

سجده واجب هنگام شنیدن آیه دارای سجده، که بر کسی که آن را می‌شنود، واجب است.

۲. تفاوت دیگر این است که در امور عقلی، فرض به کار نمی‌رود، بلکه وجوب استفاده می‌شود، چنانکه می‌گوییم این فعل، واجب عقلی است ولی در متون دینی، گاهی فرض و واجب هر دو مساوی هستند. مثل عبارت: صلاة الظهر واجبه و فرض - که فرقی در معنا ندارد. (عسگری، بی تا: ۱۸۴).

آقا جمال خوانساری نیز موارد کاربرد فرض را چنین بیان می‌کند:

۱. به معنای واجب است، یعنی آنچه عمل به آن موجب ثواب و ترک آن سبب عقاب باشد.

۲. واجبی که وجوب آن به قرآن مجید یا به دلیل قطعی ثابت شود.

۳. گاهی بر مستحبات نیز اطلاق می‌شود، به‌ویژه هر گاه تأکیدی در آن باشد.

وی در توضیح این سخن می‌گوید:

«فرض شدن ایمان یعنی تصدیق به وجود حق تعالی از برای اینست که شرک یعنی کفر و انکار حق تعالی فی نفسه بدترین بدی‌هاست و پلیدی و نجاست معنوی است از برای نفوس و صوری از برای ابدان، پس ایمان، فرض شده از برای پاک گردانیدن از آن» (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۴: ۴۴۹).

به‌هرحال مقصود از فرض در کلام حضرت، همان معنای لغوی آن یعنی تثبیت است، پس این معنا شامل تمام معانی مذکور از واجب و مندوب در اصول و فروع می‌شود، به‌همین دلیل حضرت هم ایمان را (که یک واجب در اصول است) ذکر کرده و هم نماز را که یک واجب در فروع است (خویی، ۱۴۰۰، ج ۲۱: ۳۲۰).

اما در تحلیل عبارت «تَطْهِيراً مِنَ الشَّرْكِ» نیز گفته شده است: «شرک در حکم نجاست

است چون سرچشمه آن جهل است، پس ایمان باعث طهارت قلب از این نجاست جهل

می‌شود: و ذلك لأن الشرك نجاسة حكمية لا عينية و أى شىء يكون أنجس من الجهل أو أقيح فالإيمان هو تطهير القلب من نجاسة ذلك الجهل» (ابن أبى الحديد، ۱۴۰۴، ج ۱۹: ۸۶).
«ففرض الله الإيمان تطهيرا» من نجاسة «الشرك» و طهارة القلب عن الاعتقادات الخبيثة» (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۹: ۲۷۹).

بنابراین اساس سخن حضرت مولی و زهرا علیهما السلام به نجاست کفار برمی‌گردد، چنانکه در قرآن آمده است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (توبه: ۲۸).
سید قطب در تفسیر این آیه می‌گوید: «ارواح و ماهیت مشرکان نجس است، نه اینکه ذات جسمشان نجس باشد، بلکه این روش قرآن برای مجسم کردن حقیقت آنهاست: إنما المشركون نجس. یجسم التعبير نجاسة أرواحهم فيجعلها ماهيتهم و كيانههم. فهم بكليتهم و بحقيقتهم نجس، يستقذره الحس و يتطهر منه المتطهرون! و هو النجس المعنوی لا الحسی فی الحقیقة، فأجسامهم ليست نجسة بذاتها. إنما هی طريقة التعبير القرآنية بالتنجيس» (فی ظلال القرآن، ج ۳: ۱۶۱۸).

قشیری نیز در بیان عرفانی آیه می‌گوید: مشرکان فاقد طهارت واقعی سرچشمه گرفته از توحید هستند، پس در ناپاکی‌های ظنون و اوهام خود غوطه می‌زنند، لذا در مساجد که محل قرب الهی است، نباید پای بگذارند: فقدوا طهارة الأسرار بماء التوحيد فبقوا فی قذورات الظنون و الأوهام، فمنعوا قربان المساجد آلتی هی مشاهد القرب (لطایف الإشارات، ج ۲: ۲۰).
و از اینجا روشن می‌شود که با توجه به آیه فوق به تنهایی نمی‌توان قضاوت کرد که اطلاق کلمه «نجس» بر مشرکان به این دلیل خواهد بود که جسم آنها آلوده است، همانند آلوده بودن خون و بول و شراب یا اینکه به علت عقیده بت پرستی یک نوع آلودگی درونی دارند و به این ترتیب برای اثبات نجاست کفار، نمی‌توان به این آیه استدلال کرد، بلکه باید دلایل دیگری را جست‌وجو کنیم (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۳۴).

۲.۳. فلسفه نماز

و الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبْرِ^۱ و نماز برای پیراستن از کبر.

در این فراز خطبه، علت تشریح نماز را پیراستن از کبر و نخوت بیان می‌فرماید، زیرا تکبر و نخوت که جبلی اکثر نفوس محسوب می‌شود، نجاستی معنوی و بسیار نکوهیده و مذموم است. پس حق تعالی برای پاکیزه گردانیدن مردم از آن، نماز را برایشان واجب کرد که مشتمل است بر کمال فروتنی و خضوع و خشوع تا با مداومت بر آن در هر روز و شب، به خضوع و فروتنی عادت کنند و خصلت نکوهیده آنان، قلع و قمع شود (شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم، ج ۴: ۴۵۱).

در نماز، انسان با حالتی ایستاده به درگاه خداوند می‌رود و ایستادن، با تکبر منافات دارد. در نماز، دستان خویش را بلند می‌کند و خود را به گونه‌ای نمایش می‌دهد که حاضر است گردن خود را به شمشیر مولی نهد و آنگاه مثل یک عبد ذلیل بر درگاه خداوند عزیز شروع به خواندن نماز می‌کند، سپس خاضعانه به رکوع می‌رود و پس از آن، شریف‌ترین جای بدن خویش، یعنی پیشانی را بر روی پست‌ترین چیزها یعنی خاک قرار می‌دهد و نمازی توأم با خضوع و خشوع را به خداوند تقدیم می‌کند و در سرتاسر نماز، اذکاری می‌گوید که همه حاکی از تواضع عبد بر درگاه مولی است (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۹: ۸۷).

بنابراین علت دیگر دور شدن انسان از کبر به واسطه نماز، این است که انسان شریف‌ترین و باکرامت‌ترین مواضع بدن خود را بر زمین قرار می‌دهد: و الصلاة تنزيها من الكبر للركوع و السجود بمكارم بدنه على الأرض (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۹: ۲۷۹).

۱. و الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ (احتجاج).

۳.۳. فلسفه زکات

وَالزَّكَاةَ زِيَادَةً فِي الرِّزْقِ: ^۱ و زکات را برای فراهم آوردن اسباب روزی (بینویان). رابطه بین زکات و زیادتی رزق در قرآن چنین ترسیم شده است: «آنچه را در راه خدا انفاق شود، خداوند جای آن را پر خواهد کرد» و مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ (سبأ: ۳۹) و قَالَ مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضاعِفُهُ لَهُ (الحديد: ۱۱).

بهترین توجیه برای این کلام، بیان نورانی پیامبر ﷺ است که فرمود: «مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ»، هیچ مالی با صدقه دادن کاسته نخواهد شد (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۴: ۳۸۱) و در آیه دیگر آمده است: «آنهایی که برای رضای خدا زکات مال خود را به فقرا می دهند، ثروت خود را چند برابر می افزایند». و مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (روم: ۳۹).

۴.۳. فلسفه روزه

وَالصِّيَامَ تَنْبِيئًا لِلْإِخْلَاصِ ^۲ و روزه را برای آزمایش اخلاص بندگان. در توضیح این عبارت می توان گفت که چون کسی از انجام روزه مطلع نمی شود، پس سرچشمه آن چیزی جز اخلاص نخواهد بود، به همین دلیل است که خود خداوند جزای روزه را می دهد. «الصوم لی و أنا أجزی به» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۹: ۸۷). مجلسی در این زمینه می فرماید: «علت اختصاص روزه به تثبیت اخلاص، این است که ماهیت روزه یک امر عدمی و از مقوله ترک است، لذا جز خداوند کسی از نخوردن و نیاشامیدن ما مطلع نمی شود، لذا نسبت به بقیه عبادات، دورتر از ریا و نزدیک تر به اخلاص

۱. وَالزَّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ (احتجاج) وَالزَّكَاةَ تَسْبِيحًا لِلرِّزْقِ (نهج).

۲. وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ (نهج البلاغه).

است که یکی از وجوه تفسیر حدیث معروف: (الصوم لی و أنا أجزی به) می‌باشد» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۹: ۲۵۹).

۵.۳. فلسفه حج

وَالْحَجَّ تَسْنِیَةً لِلدِّینِ^۱ و حج را برای تقویت دین.

حج موجب مجد و عزت دین می‌شود، زیرا کنگره عظیم اسلامی «حج» پایه‌های اسلام را مستحکم می‌کند و قدرت و توان مسلمانان را در زمینه‌های مختلف فکری و فرهنگی و نظامی و سیاسی افزایش می‌دهد. تسنیه از سناء به معنای مجد و شرف و بلند جایگاه آمده است: التسنیه من السناء: و هو المجد و الشرف و ارتفاع القدر و المنزلة (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۴: ۴۰۳؛ طریحی، ۱۴۷۵، ج ۱: ۲۳۱).

علامه مجلسی در این زمینه می‌نویسد: «برای حج خصوصیت تقویت دین ذکر شده است، چون بروز و ظهور این عبادت بسیار زیاد است و بذل جان و مال و تحمل سختی‌ها در این عبادت رخ می‌دهد، پس انجام این عمل از طرف مؤمنین بهترین دلیل بر تقویت دین یا استقرار دین در جان آدمی است. البته ایشان اشاره به احتمال دیگری هم می‌کند که وجه تقویتی حج برای دین، از جانب به خدمت رسیدن امام و آموختن شرائع دین از ایشان است» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۹: ۲۵۹).

۶.۳. فلسفه عدل

وَالْعَدْلَ تَسْکِیناً لِلْقُلُوبِ^۲. عدل را خداوند مایه آرامش دل‌ها ساخت.

۱. وَالْحَجَّ تَشْیِیداً لِلدِّینِ (احتجاج) «الْحَجَّ تَقْرِیْبَةً لِلدِّینِ» (نهج).

۲. وَالْعَدْلَ تَنْسِیقاً لِلْقُلُوبِ (احتجاج) معنای این دو کلمه (تسکین و تنسیق) به یکدیگر نزدیک است، چه عدالت هم مایه تسکین (آرامش دادن به) قلوب است و هم سبب تنسیق (هماهنگ کردن و در یک خط قرار دادن) دل‌ها. و قلب‌ها جز با عدل، نظم و نسق و پیوستگی پیدا نمی‌کند.

در توضیح این عبارت می‌توان گفت مثل جامعه همچون دانه‌های تسبیحی است که نخ تسبیح، آنها را به هم پیوند می‌دهد. جامعه‌ای که عدالت بر آن حاکم نباشد، بدن‌هایشان به هم نزدیک، ولی دل‌هایشان از هم دور است. چنین جامعه‌ای تنها اسم جامعه را یدک می‌کشد و از انس و الفت در آن خبری نیست، در حالی که شالوده انسان از انس و محبت تشکیل شده و حضرت در عبارت فوق در پی اشاره به همین نکته، آرامش و سکون جامعه را به وجود عدالت اجتماعی منوط کرده است.

پس این تعلیم حضرت زهرا (علیها السلام) اشاره به امری اساسی و مهم در اصلاح جامعه و پیوستن عزیمت‌ها و صف‌ها به یکدیگر است، زیرا دل‌های مردم چون از یکدیگر تنفر پیدا کند، گرفتار پراکندگی می‌شوند و چون از یکدیگر پراکندگی پیدا کردند، با هم بیگانه و دشمن خواهند شد و در این هنگام دیگر در میان مردم انس و الفتی دیده نمی‌شود (حکیمی، ج ۶: ۶۰۸).

۷.۳. فلسفه اطاعت

وَ الطَّاعَةَ نِظَامًا لِلْمِلَّةِ^۱؛ و طاعت و فرمانبرداری را به منظور نظام ملت.

به تعبیر امیر جامعه بدون حاکم و حکومت را هرج و مرج (آنارشیزم) در بر می‌گیرد، لذا باید امیری (چه نیک و چه بد داشته باشد) تا جامعه را سامان دهد و نظم را بر آنان حاکم کند: وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ (نهج البلاغه: ۸۳) و چنانچه جامعه‌ای امامت و طاعت امام معصوم را نپذیرد، گرفتار بی‌نظمی و از دست دادن نظام توحیدی خواهد شد. البته روشن است که مقصود از اطاعت مورد اشاره حضرت، اطاعت از اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است؛ به همین دلیل در نسخه احتجاج به جای طاعه، طاعتنا دارد، یعنی اطاعت از اهل بیت موجب نظام ملت اسلام می‌شود: «و الطاعة» أي إطاعة أولى الأمر و

۱. وَ طَاعَتْنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ (احتجاج) وَ الطَّاعَةُ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ (نهج البلاغه).

فی الاحتجاج (طاعتنا) أى أهل البيت عليه السلام «نظاما للملة» لملة الإسلام (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۹: ۲۷۹).

به همین دلیل امیر مؤمنان در نهج‌البلاغه می‌فرماید که امامت موجب نظام ملت است و ابن ابی‌الحدید در شرح این فقره می‌گوید:

«مشکلات جامعه اسلامی را فقط یک حاکم قوی می‌تواند مرتفع کند که آن، امام است. زیرا هرج و مرج و ظلم و سرقت و باقی مشکلات جامعه بشری جز به دست حاکم قوی و مقتدر که آنها را از زشتی‌ها باز دارد، مرتفع نمی‌شود و صرف اخبار مردم به زشتی اعمال قبیح و ترس از آخرت، موجب بازدارندگی آنها نشده، بلکه نیاز به یک سلطان قاهری است تا که بر اساس مصالح، آنها را به نظم در آورده و داد مظلوم را از ظالم بستاند»^۱ (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۹: ۹۱).

آقا جمال خوانساری نیز در این زمینه معتقد است هر گاه امامی باشد که از جانب حق تعالی منصوب شود و عادل و معصوم باشد، انتظام احوال دنیوی مردم به بهترین وجه صورت می‌گیرد و اطاعت از چنین امامی که عارف به همه معارف دینیه و احکام شرعیه است و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، موجب انتظام احوال اخروی ایشان نیز می‌شود و به همین دلیل است که حق تعالی نصب چنین امامی را در هر زمان بر خود فرض کرده، که اگر از او اطاعت کنند، احوال دنیوی و اخروی ایشان نیز منتظم می‌شود و در غیراین صورت تقصیر از خود آنها خواهد بود و حجت حق تعالی بر ایشان تمام باشد (آقا جمال، ۱۳۶۶، ج ۴: ۴۵۸).

۱. و فرضت الإمامة نظاما للأمة و ذلك لأن الخلق لا يرتفع الهرج و العسف و الظلم و الغضب و السرقة عنهم إلا بوازع قوی و لیس یکنفی فی امتناعهم قبح القبیح و لا وعید الآخرة بل لا بد لهم من سلطان قاهر ینظم مصالحهم فیردع ظالمهم و یأخذ علی أیدی سفهائهم.

۸.۳. فلسفه امامت

وَ الْإِمَامَةُ لِمَا مِنَ الْفُرْقَةِ^۱ و امامت و رهبری را به دلیل اصلاح تفرقه و تشتت. در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است که امامت مایه نظام مسلمانان و سبب سامان یافتن دنیای آنها و موجب عزت مؤمنان می‌شود: «... إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۰۰) و «اسمعوا و أطيعوا لمن و لاه الله الأمر فإنه نظام الإسلام» (مفید، ۱۴۱۳: ۱) و در تأیید نکته فوق مرحوم مجلسی می‌فرماید که امامت موجب اجتماع امت حول محور امام می‌شود و از تفرقه جلوگیری می‌کند: و الإمامة لما أى اجتماعا «من الفرقة» (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۹: ۲۷۹).

۹.۳. فلسفه جهاد

وَ الْجِهَادُ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ: و جهاد را برای عزت اسلام. فلسفه تشریح جهاد و فرض کردن آن این است که بسیاری از مردم هرچند آیات باهرات و معجزات بینات را مشاهده می‌کنند، تا زمانی که بیم شمشیر نباشد، به اطاعت و انقیاد در نمی‌آیند و چنین اطاعتی اگر چه در ابتدا فاقد مراتب عالی خلوص است، امید آن هست که به تدریج و به‌ویژه در اولاد و اعقاب آنها خالص شود. بر اساس آیات ۴۰ سوره حج^۲ و ۶۰ سوره انفال^۳ نیز علت اینکه جهاد موجب عزت و بزرگی اسلام می‌شود، این است که آیه اول در مقام تعلیل نسبت به تشریح قتال و جهاد است و حاصلش این است که تشریح قتال به‌منظور حفظ مجتمع دینی از شر دشمنان دین است که می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند، زیرا اگر جهاد نباشد، همه معابد دینی و

۱. وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفُرْقَةِ (احتجاج).

۲. وَ لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوَامِعَ وَ بِيَعٍ وَ صَلَوَاتٍ وَ مَسَاجِدُ يَذْكُرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا.

۳. وَ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ أَعَدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ.

مشاعر الهی ویران می‌شوند و عبادات و مناسک از میان می‌رود و در آیه دوم نیز امر به آمادگی در مقابل دشمن می‌دهد تا دشمن را بترسانند.

مشابه آنچه در خطبه حضرت زهرا (علیها السلام) آمده، روایتی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است که حج را یک قسمت از ده قسمت دین دانسته است که موجب عزت دین می‌شود: «قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: بنى الإسلام على عشرة أسهم: على شهادة أن لا إله إلا الله و هى الملة و الصلاة و هى الفريضة و الصوم و هو الجنة و الزكاة و هى المطهرة و الحج و هو الشريعة و الجهاد و هو العزّ...» (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۴۹)

همچنان که امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز می‌فرماید که سپاهیان - به فرمان خدا - دژهای استوار مردمند و مایه شکوه حاکمان و عزت دین و امنیت راه‌ها؛ و زندگی مردم جز با سپاهیان ثبات نیابد: «أمر المؤمنين (عليه السلام) فى عهده الى مالك الأشتر حين ولّاه مصر: فالجنود يأذن الله حصون الرعية و زين الولاية و عزّ الدين و سُبُل الأمن و ليس تقوم الرعية إلا بهم (نهج البلاغه: ۴۳۲).

۱۰۰۳. فلسفه صبر

وَ الصَّبْرُ مَعُونَةٌ عَلَى اسْتِجَابِ: ^۱ صبر را با هدف کمک بر طلب ایجاب مطلوب و ظفر یافتن بر آن.

در قرآن آمده است که شما به وسیله صبر و نماز استعانت و کمک بجوید^۲ زیرا که صبر بهترین کمک‌کار برای به دست آوردن ثواب بسیار است، در نسخه علل الشرائع به جای استیجاب، واژه استنجاب آمده است؛ لذا معنای آن چنین می‌شود که نفس انسان به سبب

۱. وَ الصَّبْرُ مَعُونَةٌ عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ (احتجاج).

۲. وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (بقره: ۴۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (بقره: ۱۵۳).

صبر پاک و نجیب می‌شود و در احتجاج معنای طلب و گرفتن اجر به سبب صبر آمده است که ایشان می‌فرماید، این معنا اظهر است: و الصبر معونة على الاستیجاب «بأن يستوجب الثواب الجزيل و في العلل (على الاستنجاب) بأن يصير النفس نجيبا بالصبر و في الاحتجاج (على استحباب الأجر (أو) استجلاب الأجر) و هو أظهر (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۹: ۲۷۹).

۱۱.۳. فلسفه امر به معروف

و الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةٌ لِلْعَامَّةِ^۱ : و امر به معروف را برای اصلاح عموم مردم.

پیرامون رابطه امر به معروف و نهی از منکر با جامعه، در روایت نبوی^۲ به صورت رسا و با استفاده از تمثیل چنین آمده است که داستان مردم همچون کشتی نشستگان در دریاست که هر یک در جایگاه خودشان نشسته‌اند و شخصی مشغول سوراخ کردن کشتی در جایگاه خود است که اگر مانع او شوند، هم او را نجات داده‌اند و هم باقی را و در غیر این صورت، هم خود را به هلاکت می‌اندازد و هم به دیگران آسیب می‌رساند. در این روایت جامعه، به کشتی در میان امواج اقیانوس تشبیه شده است که همه سرنوشت مشترک دارند که همان حفظ کشتی است و اگر کشتی را آب بگیرد، همه غرق خواهند شد. لذا حضرت زهرا (علیها السلام) می‌فرماید که مصالح امر به معروف برای همه مردم است و همه باید در حفظ این کشتی به هم کمک کنند.

۱. و الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةٌ لِلْعَوَامِّ (نهج البلاغه).

۲. عَنِ النَّبِيِّ ص إِنَّ قَوْمًا رَكِبُوا سَفِينَةً فِي الْبَحْرِ وَ اقْتَسَمُوا فَصَارَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَوْضِعَهُ فَتَقَرَّرَ رَجُلٌ مَوْضِعَهُ بِفَأْسٍ فَقَالُوا مَا تَصْنَعُ قَالَ هُوَ مَكَانِي أَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتُ فَإِنْ أَخَذُوا عَلَيَّ يَدِيهِ نَجَا وَ نَجَوْا وَ إِنْ لَمْ يَأْخُذُوا عَلَيَّ يَدِيهِ هَلَكَ وَ هَلَكُوا (ورام، ۱۴۱۰، ج ۲: ۲۹۴).

۱۲.۳. فلسفه احسان به پدر و مادر

وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ وِقَايَةً عَنِ السَّخَطِ و احسان به پدر و مادر را به منظور حفظ از غضب و خشم. پدر و مادر وسیله طبیعی برای به وجود آمدن و رشد و تربیت تکوینی فرزند و در حقیقت مربی ظاهری فرزند هستند که خداوند متعال با نیرو و فعالیت آنان فرزند را به وجود آورده است. و اگر از نظر تربیت روحی و معنوی نیز فعالیت و صرف نیرو کنند؛ از دو جهت ظاهری و معنوی حق پیدا می‌کنند. پس پدر و مادر در طریق خالقیت و ربوبیت الهی قرار گرفته و مظهر این دو صفت پروردگار متعال نسبت به اولاد هستند و به همین دلیل؛ تجلیل و حفظ حرمت و اطاعت و خدمت و موافقت آنان، هم از نظر وجهه الهی و هم از نظر طبیعی لازم است.

حضرت رضا علیه السلام در پاسخ سؤالاتی که محمد بن سنان طی نامه‌ای از آن حضرت کرده بود، فرمود: ناراضی کردن پدر و مادر را حرام فرموده، برای اینکه در آن، رعایت فرمان خدا نشده و نیز بزرگداشت والدین از بین می‌رود و نعمت خداوند کفران می‌شود و اساس شکرگزاری نابود می‌شود و آنچه را که می‌خواند، به سوی کمی نسل و بلکه انهدام آن است، چراکه در حقوق والدین، احترامی برای والدین نمی‌ماند و حقشان شناخته نمی‌شود و خویشی قطع می‌شود و پدر و مادر رغبتی به فرزند نخواهند داشت و در تربیت او کوششی نخواهند کرد، برای آنکه امیدی به نیکویی او در عوض ندارند^۱ (ابن بابویه ۱۴۱۳، ج ۳: ۵۶۶).

۱. و حرم الله تعالى عقوق الوالدین لما فیہ من الخروج من التوقیر لله تعالی و التوقیر للوالدین و کفر النعمه و إبطال الشکر و ما يدعو من ذلك إلى قلة النسل و انقطاعه لما فی العقوق من قلة توقیر الوالدین و العرفان بحقهما و قطع الأرحام و الزهد من الوالدین فی الولد و ترک التریبه لعلّه ترک الولد برهما.

۱۳.۳. فلسفه صله ارحام

وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَّمَا لِلْعَدَدِ: ^۱ و صله رحم را برای رشد و تکثیر شمار خویشان.

خانواده و اولوالارحام از جایگاه ویژه ای برخوردار هستند، لذا در قرآن آمده است که از خویشاوندان (و قطع پیوند از آنها) بپرهیزید. و ذکر این موضوع در اینجا اولاً نشانه اهمیت فوق العاده ای است که قرآن برای صله رحم قائل شده، تا آنجا که نام ارحام بعد از نام خدا آمده است ^۲ و ثانیاً اشاره به مطلبی دارد که در آغاز آیه ذکر شده و آن اینکه شما همه از یک پدر و مادرید و در حقیقت تمام فرزندان آدم خویشاوندان یکدیگرند و این پیوند و ارتباط ایجاب می کند که شما نسبت به همه انسان ها از هر نژاد و هر قبیله ای، همانند بستگان فامیلی خود محبت بورزید.

رابطه بین صله رحم و ازدیاد نسل نیز در روایات به صورت متعدد و متواتر آمده است، به عنوان نمونه از پیامبر ﷺ روایت شده است که صله رحم موجب ازدیاد عمر و نیز ازدیاد نسل می شود. «و فرضت صله الرحم منما للعدد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم صله الرحم تزيد فی العمر و تنمی العدد» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۹: ۸۸).

مقصود از زیاد شدن عدد این است که وقتی شما با خویشان خود رابطه برقرار می کنید، موجب دوست داشتن و کمک کردن به شما می شود، لذا تعداد شما زیاد می شود یا مقصود از روایت این است که خداوند به واسطه صله رحم، فرزند و نسل شما را زیاد می کند یا اعم از این موارد. «و صله الأرحام منما للعدد» ای إذا أوصلهم أحبوه و أعانوه و یکثر عدده بهم (أو) یزیدهم الله تعالی بالأولاد و الأحفاد أو الأعم كما ورد به الأخبار المتواترة (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۹: ۲۷۸).

۱. وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَّمَا فِي الْعُمُرِ وَ مَنَّمَا لِلْعَدَدِ (احتجاج).

۲. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (نساء: ۱).

۱۴.۳. فلسفه قصاص

وَ الْقِصَاصَ حَقًّا لِلدَّمَاءِ: و قصاص را برای پیشگیری از خونریزی.

فلسفه قصاص در معارف قرآن ریشه دارد، زیرا بر اساس قرآن قصاص عامل حیات جامعه است^۱ (البقره: ۱۷۹). این آیه به خوبی نشان می‌دهد که قصاص اسلامی به هیچ وجه جنبه انتقامجویی ندارد، بلکه دریچه‌ای است به سوی حیات و زندگی انسان‌ها. از یک سو ضامن حیات جامعه است، زیرا اگر حکم قصاص به هیچ وجه وجود نداشت و افراد سنگدل احساس امنیت می‌کردند، جان مردم بی‌گناه به خطر می‌افتاد و از سوی دیگر مایه حیات قاتل است، چرا که او را از فکر آدمکشی تا حد زیادی باز می‌دارد و کنترل می‌کند. دیگر اینکه به دلیل لزوم تساوی و برابری، مانع قتل‌های پی در پی می‌شود و به سنت‌های جاهلی که گاه یک قتل مایه چند قتل و آن نیز به نوبه خود مایه قتل‌های بیشتری می‌شد، پایان می‌دهد و به این طریق نیز مایه حیات جامعه است. با توجه به اینکه حکم قصاص، مشروط به عدم عفو است، دریچه دیگری به حیات و زندگی گشوده می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۰۶).

حضرت سجاد علیه السلام در توضیح وجه حیات بودن قصاص می‌فرماید که این حکم هم موجب حیات مقتولی است که قرار است کشته شود و هم موجب حیات قاتلی است که می‌داند اگر بکشد، کشته می‌شود و هم موجب حیات جامعه؛ چون می‌داند قصاصی در راه است^۲ (عسکری، ۱۴۰۹: ۲۵۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۱: ۳۸۸؛ عروسی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۱۵۸).

۱. وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

۲. لِأَنَّ مَنْ هَمَّ بِالْقَتْلِ يَعْرِفُ أَنَّهُ يَقْتَصُّ مِنْهُ فَكَفَّ لِذَلِكَ عَنِ الْقَتْلِ كَانَ حَيَاةً لِلَّذِي كَانَ هَمَّ بِقَتْلِهِ وَ حَيَاةً لِهَذَا الْجَانِبِ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَقْتُلَ وَ حَيَاةً لِغَيْرِهِمَا مِنَ النَّاسِ إِذَا عَلِمُوا أَنَّ الْقِصَاصَ وَاجِبٌ - لَا يَجْسُرُونَ عَلَى الْقَتْلِ مَخَافَةَ الْقِصَاصِ.

۱۵.۳. فلسفه وفای به نذر

وَالْوَفَاءَ لِلنَّذْرِ تَعَرُّضًا لِلْمَغْفِرَةِ^۱ وفاء به: نذر را به منظور فراهم شدن اسباب مغفرت و آمرزش قرار داده است.

یکی از اوصاف ابرار در قرآن، وفای به نذر ذکر شده است: يُوْفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (انسان: ۷) زیرا وقتی به نذرهایی که بر خویشتن واجب کرده‌اند، وفا می‌کنند، به طریق اولی واجبات الهی را محترم می‌شمردند و در انجام دادن آن می‌کوشیدند. ترس آنها از شر آن روز بزرگ، اشاره به ایمانشان به مسئله معاد و احساس مسئولیت شدید در برابر فرمان الهی است. آنها به خوبی معاد را باور کرده‌اند و به تمام کیفرهای بدکاران در آن روز ایمان دارند و اثر این ایمان در اعمالشان کاملاً نمایان است. حضرت در این بیان از طرفی به اهمیت و جایگاه وفای به نذر اشاره داشتند و از طرفی گویای این نکته است که عمل کردن به این واجب، موجب می‌شود که انسان در مسیر و جهت رحمت الهی قرار بگیرد و از قهر خدا در روزی که شر و سختی آن همه اهل محشر را فرا می‌گیرد، در امان خواهند بود، لذا در معرض رحمت الهی قرار خواهند گرفت.

۱۶.۳. فلسفه کامل قرار دادن میزان

و تَوْفِيَةَ الْمَكَايِيلِ وَالْمَوَازِينِ تَغْيِيرًا لِلنَّخْسَةِ: و کامل قرار دادن ترازوها را به دلیل ترک کم‌فروشی. در قرآن کریم آمده است پیمانانه را تمام دهید و از کم‌فروشان مباشید^۲ (الشعراء: ۱۸۱) و پیمانانه و ترازو را به عدالت تمام بپیمایید^۳ (الأنعام: ۱۵۲) و از قول شعیب پیامبر خطاب به قومش آمده است: «ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما هیچ معبودی جز او نیست.

۱. وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعَرُّضًا لِلْمَغْفِرَةِ (احتجاج).

۲. أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ.

۳. وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ.

در حقیقت، شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پس پیمان‌ها و ترازو را تمام نهدید و اموال مردم را کم مدهید و در زمین، پس از اصلاح آن فساد مکنید. این [رهنمودها] اگر مؤمنید برای شما بهتر است»^۱ (اعراف: ۸۵).

این وجوب وفا برای این است که مال فروشنده نیز کم نمی‌شود، چون کامل گذاشتن، موجب برکت و کثرت مال می‌شود و قبیح کم‌فروشی از مدرکات عقل است^۲ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۹: ۲۶۰).

۱۷.۳. فلسفه اجتناب از نسبت ناروا به زنان عقیفه

وَاجْتَنَابَ قَذْفِ الْمُحْصَنَاتِ حَجَبًا عَنِ اللَّعْنَةِ^۳ و دوری جستن از نسبت ناروا دادن به زنان عقیفه، به دلیل بر حذر ماندن از رانده شدن از درگاه رحمت الهی.

از آنجا که در آیات قرآن مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده است و شاید این موضوع دستاویزی شود برای افراد مغرض و بی‌تقوا که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلافاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت‌زنندگان را که در صدد سوءاستفاده از این حکم هستند، نیز بیان می‌کند تا حیثیت و حرمت خانواده‌های پاکدامن از خطر این‌گونه اشخاص مصون بماند و کسی جرأت تعرض به آبروی مردم را پیدا نکند. نخست می‌گوید: «کسانی که زنان پاکدامن را متهم به عمل منافی عفت می‌کنند، باید برای اثبات این ادعا چهار شاهد (عادل) بیاورند و اگر نیاورند هر یک از آنها را هشتاد تازیانه بزنید»^۴.

۱. وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

۲. تغییرا للبخس.. أى لئلا ينقص مال من ينقص المكيال و الميزان، إذ التوفية موجبة للبركة و كثرة المال، أو لئلا ينقصوا أموال الناس فيكون المقصود أن هذا أمر يحكم العقل بقبه.

۳. وَاجْتَنَابَ الْقَذْفِ حِجَابًا عَنِ اللَّعْنَةِ (احتجاج).

۴. وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً (نور: ۴).

و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می‌کند: و هرگز شهادت آنها را نپذیرید (و لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا) و «آنها فاسقاند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ). به این ترتیب نه تنها این‌گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می‌دهد، بلکه در درازمدت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می‌اندازد تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه‌دار کنند، به علاوه داغ فسق بر پیشانی آنها می‌نهد و در جامعه رسوایشان می‌کند.

این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن، در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است و همگی از ارزش فوق‌العاده‌ای حکایت می‌کنند که اسلام برای حیثیت زن و مرد با ایمان و پاکدامن قائل شده است.

چنانکه در آیه شریفه بیان شده است کسانی که به زنان با ایمان عقیف بی‌خبر از کار بد، تهمت بستند، محققاً در دنیا و آخرت ملعون شدند و هم آنان به عذاب سخت معذب خواهند شد^۱ (نور: ۲۳).

و از آنجا که برای عمل قذف و عده لعن و عذاب عظیم داده شده است، حضرت با بیان خویش مردم را به دلیل بر حذر ماندن از رانده شدن از درگاه رحمت الهی، بر حذر داشته است.

در حدیثی امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست، متهم کند، ایمان در قلب او ذوب می‌شود، همانند نمک در آب^۲ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۲۶۹).

۱. إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

۲. إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ إِخَاهُ اِنْمَاثَ الْاِيْمَانِ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ.

۱۸.۳. فلسفه دوری از سرقت

و مُجَانِبَةَ السَّرِقَةِ إِيْجَابًا لِلْعِفَّةِ^۱ و دوری کردن از دزدی را برای رعایت عفت.

واژه عفت (العِفَّةُ) حاصل شدن حالتی برای نفس و جان آدمی است که به‌وسیله آن از غلبه و تسلط شهوت جلوگیری می‌شود و «مُتَعَفِّفٌ» کسی است که چنان حالتی از عفت را در اثر تمرین و زحمت حاصل می‌کند و اصلش بسنده کردن در گرفتن چیز اندک است که در حکم ته‌مانده شیر در پستان است (راغب، ۱۳۷۴، ذیل واژه عفت).

عبارت فوق در خطبه حضرت، نمایانگر آن است که حرمت سرقت در اسلام برای حفظ عفت و خویش‌ننداری انسان وضع شده است، زیرا انسان سارق که به حق خویش قانع نباشد، طمع به مال و دسترنج دیگران دارد و انگل‌وار دنبال مکیدن خون دیگران و ادامه زندگی ننگین همراه با زور و حيله نسبت به دیگران است. انسان عقیف با دسترنج خویش زندگی می‌کند و به مال دیگران طمع ندارد و دستی که توان اداره زندگی شرافتمندانه خویش را ندارد، سزاوار قطع شدن است^۲ (مائده: ۳۸).

۱۹.۳. فلسفه نخوردن مال یتیم

وَ أَكَلَ أَمْوَالِ الْيَتَامَىٰ إِجَارَةً مِنَ الظُّلْمِ: و دوری کردن از خوردن اموال ایتام را به علت عدول از ستم.

در توضیح عبارت فوق می‌توان به روایت امام رضا علیه السلام اشاره کرد که بهترین بیان و شرح برای این قسمت از خطبه خواهد بود. امام می‌فرماید: خداوند خوردن مال یتیم را به ستم، حرام فرموده، به جهات بسیاری از وجوه فساد، که اولین آن اینست که هرگاه انسان مال یتیمی را به ناروا تصرف کند، به حقیقت که بر کشتن او اعانت کرده، زیرا یتیم نیازمند

۱. وَ مُجَانِبَةَ السَّرِقَةِ إِيْجَابًا لِلْعِفَّةِ (نهج البلاغه).

۲. وَ السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

است و خود نمی‌تواند کار خویش را انجام دهد و روزی خود را کسب کند و کسی را هم ندارد که مانند پدر و مادر برای او دلسوزی و نفقه‌اش را کفایت کنند، پس اگر کسی مال او را بخورد، این همانند آنست که به‌راستی او را کشته است و او را به‌سوی فقر و تنگدستی کشانیده، با ارتکاب آنچه را که خداوند بر او حرام کرده است و عقوبتی را در دنیا برای او مقرر فرموده ...^۱ (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۳: ۵۶۵).

۲۰۳. فلسفه عدالت در احکام

وَالْعَدْلُ فِي الْأَحْكَامِ إِنْسَانًا لِلرَّعِيَّةِ: و دادگری در احکام را به‌منظور انس گرفتن با رعیت واجب و فرض قرار داده است.

انسان موجودی اجتماعی محسوب می‌شود و اساس اجتماع نیز بر انس و الفت استوار است، به‌گونه‌ای که انسان‌ها بدون انس و محبت در کنار هم، همانند سنگ و آجر در کنار هم هستند که هیچ بنایی از آنها استوار نخواهد شد، پس یکی از ارکان اساسی در تحقق جامعه انسانی فراهم کردن مقدمات و از بین بردن موانع در سر راه این اصل حیاتی جامعه است و انس و الفت نیز موجب پیوند اعضای جامعه می‌شود و روابط بین آنها را سامان می‌دهد که البته جز در سایه عدالت فراگیر و همه‌جانبه‌ای محقق نخواهد شد.

در این تعلیم، حقیقتی بس بزرگ یادآوری شده است و آن اینکه اگر در محکمه‌ها و قضاوت‌ها عدالت اجرا نشود، چنان دل‌ها از حاکمیت سرد می‌شوند که به هیچ‌روی نتوان آن را جبران و ترمیم کرد. اما اگر مبنای قضاوت بر اساس عدالت و رعایت حق باشد و حقوق هر کس عادلانه به او داده شود، از بسیاری از دشمنی‌ها و کدورت‌ها جلوگیری

۱. وَ حَرَّمَ اللَّهُ أكلَ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا لِعَلِّ كَثِيرَةٌ مِنْ وُجُوهِ الْفَسَادِ أَوْلُ ذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا أَكَلَ الْإِنْسَانُ مَالَ الْيَتِيمِ ظُلْمًا فَقَدْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِهِ إِذِ الْيَتِيمُ غَيْرُ مُسْتَعْنٍ وَ لَا مُحْتَمِلٍ لِنَفْسِهِ وَ لَا قَائِمٍ بِشَأْنِهِ وَ لَا لَهُ مَنْ يَقُومُ عَلَيْهِ وَ يَكْفِيهِ كَقِيَامِ وَالِدَيْهِ فَإِذَا أَكَلَ مَالَهُ فَكَأَنَّهُ قَتَلَهُ وَ صَبْرُهُ إِلَى الْفَقْرِ وَ الْفَاقَةِ مَعَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ لَهُ مِنَ الْعُقُوبَةِ.

می‌شود، چنانکه خداوند در قرآن به حاکمان دستور می‌دهد که عادلانه حکم کنند: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ** (نساء: ۵۸).

۲۱.۳. فلسفه حرمت شرک

وَ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الشِّرْكَ إِخْلَاصًا لِلرُّبُوبِيَّةِ: و نیز حق عز و جل به منظور اخلاص در مقابل پروردگار، شرک را حرام کرد.

در آخرین فقره خطبه، بازگشت دوباره‌ای به قضیه توحید صورت می‌گیرد. یعنی همان‌گونه که شروع این قسمت از خطبه با توحید بود، خاتمه نیز با روی دیگری از بحث توحید است که اگر انسان بخواهد به فهم کاملی از ربوبیت و اخلاص در آن برسد، باید تنها خداوند را مدبر این عالم بداند و از تمام اقسام شرک، خواه جلی و خواه خفی، دوری کند و به‌همین دلیل است که خداوند شرک را حرام کرده است.

۲۲.۳. فلسفه تقوی

فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَأَنْتُمْ عَمَّا نَهَاكُمْ عَنْهُ: پس در آنچه شما را مأمور کرده است، به مقداری که می‌توانید تقوی و پرهیزکاری داشته باشید و از منہیات دوری کنید.

در انتهای این بخش از خطبه و بعد از بیان حکمت و فلسفه آن، حضرت نتیجه را چنین بیان می‌کنند که حال که علل احکام الهی برای شما روشن و واضح شد، و به اسرار آنها پی بردید، دیگر جای هیچ عذر و بهانه‌ای برای شما باقی نمی‌ماند، پس در حد توان باید تقوای الهی را رعایت و در بایدها و نبایدهای الهی مطیع محض و فرمانبردار حاضر به خدمت او باشید.

۱. «فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» وَأَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءَ (احتجاج).

۴. نتیجه‌گیری

چنانکه بیان شد، خطبه حضرت زهرا (علیها السلام) مشتمل بر امور متعددی است، از جمله ترسیم شخصیت علمی و عظمت سیاسی و حسن سلیقه حضرت زهرا علیها السلام در خطبه و همچنین بیان احکام الهی که هر یک دارای فلسفه و علل هستند که حضرت نمونه‌هایی از آنها را بیان فرمودند.

حضرت زهرا (علیها السلام) در بیان فلسفه احکام اول به ایمان تکیه کردند که عامل طهارت از شرک است و سپس به روینا پرداختند. سپس به رابطه انسان با خدا «نماز» پرداختند که تکبرزدایی دارد و پس از آن زکات و روزه و حج را بیان فرمودند. حضرت عدالت را مایه تسکین قلوب معرفی کردند و امامت را مانع از تفرق دانستند. از منظر حضرت، جهاد موجب عزت اسلام است. حضرت در قالب بیان فلسفه احکام، رابطه بین صبر و ظفر یافتن و رسیدن به مقصود را بیان فرمودند و رابطه بین امر به معروف با مصلحت عامه را تبیین کردند.

پس از بیان فلسفه احکام، در نهایت تقوا را عامل حفظ انسان و استقرار در دایره اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی و رستگاری معرفی کردند.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین (۱۳۶۶ ش)، شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم و درر الکلم، محقق: حسینی ارموی محدث، جلال‌الدین، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ چهارم.
۲. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبه الله (۱۴۰۴ ق)، شرح نهج البلاغه لابن ابی‌الحدید، محقق: ابراهیم، محمد ابوالفضل، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، چاپ اول.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ ق)، من لایحضره الفقیه (للسدوق)، محقق: غفاری، علی‌اکبر، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۰ ق / ۱۳۶۲ ش)، الأملی (للسدوق)، بیروت، چاپ پنجم.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م)، علل الشرائع (للسدوق)، کتاب‌فروشی داوری، قم، چاپ اول.
۶. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (۱۳۷۹ ق)، مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السلام، علامه، قم، چاپ اول.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، محقق: میردامادی، جمال‌الدین، دار الفکر، بیروت، چاپ سوم.
۸. امام ابو محمد حسن بن علی عسکری (۱۴۰۹ ق)، التفسیر المنسوب الی الامام العسکری، مدرسه امام مهدی، قم، چاپ اول.
۹. جعفر بن محمد علیه‌السلام، امام ششم - گیلانی، عبدالرزاق بن محمد هاشم (۱۳۷۷ ش)، مصباح الشریعه / ترجمه و شرح عبدالرزاق گیلان، محقق: آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، پیام حق، تهران، چاپ اول.

۱۰. حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی - آرام، احمد (۱۳۸۰ ش)، *الحیاء/ترجمه احمد آرام*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد - خسروی، غلامرضا (۱۳۷۴ ش)، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*، محقق: خسروی حسینی، غلامرضا، مرتضوی، تهران، چاپ دوم.
۱۲. سید بن قطب بن ابراهیم، شاذلی (۱۴۱۲ ق)، *فی ظلال القرآن*، دارالشروق، بیروت - قاهره، چاپ هفدهم.
۱۳. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۴ ق)، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.
۱۴. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق)، *وسائل الشیعه*، ۱۱۰۴ ق، محقق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول.
۱۵. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ ق)، *الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)*، محقق: خراسان، محمدباقر، نشر مرتضی، مشهد، چاپ اول.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: با مقدمه محمدجواد بلاغ، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم.
۱۷. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵ ش)، *مجمع البحرین*، محقق: حسینی اشکوری، احمد، مرتضوی، تهران، چاپ سوم.
۱۸. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵ ق)، *تفسیر نور الثقلین*، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم.
۱۹. عسگری، حسن بن عبدالله (بی تا)، *الفروق اللغویه*، قم، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (علیهم السلام).
۲۰. قرشی بنایی، علی اکبر (۱۴۱۲ ق)، *قاموس قرآن*، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ششم.
۲۱. قشیری، عبدالکریم بن هوازن (بی تا)، *لطایف الاشارات*، تحقیق: ابراهیم بسیونی، الهیئه المصریه العامه للکتاب، مصر، چاپ سوم.

۲۲. قضاعی، محمد بن سلامه (۱۳۶۱ ش)، شرح فارسی شهاب الأخبار، محقق: حسینی ارموی (محدث)، جلال‌الدین، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ ق)، الکافی (ط-الإسلامیه)، محقق: غفاری علی‌اکبر و آخوندی، محمد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم.
۲۴. محمدی ری شهری، محمد (بی تا)، میزان الحکمه، بیروت، مؤسسه دارالحدیث، چاپ دوم.
۲۵. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق)، بحارالانوار، محقق: جمعی از محققان، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.
۲۶. مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۶ ق)، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، محقق: موسوی کرمانی، حسین و اشتیاردی علی پناهی، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم، چاپ دوم.
۲۷. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ ق)، الأملی (للمفید)، محقق: استاد ولی حسین و غفاری علی‌اکبر، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول.
۲۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ ش)، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیه، تهران.
۲۹. موسوی همدانی، سید محمدباقر (۱۳۷۴ ش)، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم.
۳۰. نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق: مؤسسه آل‌البتت علیهم‌السلام، مؤسسه آل‌البتت علیهم‌السلام، قم، چاپ اول.
۳۱. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی (۱۴۱۰ ق)، مجموعه ورام، مکتبه فقیه، قم، چاپ اول.
۳۲. هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله / حسن زاده آملی، حسن و کمره ای، محمدباقر (۱۴۰۰ ق)، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، محقق: میانجی، ابراهیم، مکتبه الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم.